

واکاوی و تحلیل عوامل موثر در گرایش صادق هدایت به کاربرد نمادها

لیلی ابراهیم زاده^۱، فاطمه ابراهیم زاده^۲

^۱ کارشناسی ارشد جامعه شناسی، استان مرکزی، اراک

^۲ کارشناسی ارشد ادبیات فارسی، استان ایلام، ایلام

چکیده

نمادها از جمله ابزارهای شناخت و بنیادی ترین طریقه بیان بشمار می آیند. هر نماد تصویری محسوس، شناخته شده و گاه ملموس است که بر معنا و حقیقتی انتزاعی در ذهن انسان تاکید می کند. بسیاری از نویسندگان با استفاده از زبان نمادین برای ارتباط با جامعه و بیان مسائل کمک می گرفتند. حال با توجه به اهمیت تاثیر این زبان در آگاهی جامعه نویسنده بر آن است که به واکاوی و بررسی عوامل موثر در کاربرد نماد و رمز در آثار صادق هدایت پرداخته و با استفاده از شیوه اسنادی و فن کتابخانه ای به تحلیل موضوع پرداخته است، که نتیجه بدست آمده حاکی از آن است که صادق هدایت به دلیل شرایط اجتماعی و بویژه سیاسی دوره خود، نماد را بهترین ابزار برای انتقال معانی و اهداف خود به مردم در عصر دیکتاتوری سیاسی دوره زندگی خود بکار گرفته اند.

واژه‌های کلیدی: واکاوی و تحلیل، نماد، صادق هدایت

مقدمه

رمز پردازی یا نمادگرایی یک ابزار دانش کهن و قدیمی ترین و اصولی ترین بیان مفاهیم است. نمادگرایی در طی زمان ها و قرون بدست آمده و در تفکرات و رویاهای نژاد های مختلف جای گرفته است و در فراسوی مرزهای ارتباطی جای دارد. نماد اندیشه را بر می انگیزد و انسان را به گستره تفکر بدون گفتار رهنمون می شود و این ترجمان کوششی است جهت دستیابی و تجسم مفاهیمی که از ورای ابهامات انسان را احاطه کرده است. واقعیت ها و حوادث گوناگونی در جهان هستی وجود دارد که فراتر از درک و فهم انسان است و آدمی برای شناخت آنها ابزار و توانایی خاصی ندارد؛ به همین سبب برای بیان و توصیف آنها از ابزاری ابداعی به نام نماد استفاده می کند. نمادها با انواع و شکل های گوناگون و متنوع، در همه ارکان زندگی بشری به ویژه در ادبیات و هنر و فرهنگ و اعتقادات انسان حضور دارند. رمز یا نماد یکی از فنون بسیار هنرمندانه ای است که در فرهنگ و تمدن انسان جلوه های گسترده و متنوعی دارد و از دیرباز مورد توجه گویندگان و شاعران بزرگ زبان فارسی قرار گرفته است. با نماد پرده خیال رنگین تر می شود؛ چرا که نماد یکی از برجسته ترین انواع صور خیال است. ادبیات ایران سرشار از رمز و نشانه است. رمز یا نماد در بین تمامی گونه های ادبی عمیق دوانده است. محمود فتوحی در کتاب «بلاغت تصویر» درباره نماد این گونه می گوید: «نماد بیانگر کلیات و مفاهیم بزرگ به وسیله موضوعات جزئی است اما این موضوعات و تصاویر جزئی چنان زنده و جاندارند که ذهن را تسخیر می کنند.» (فتوحی، ۱۳۸۵: ۱۶۱)

در جای دیگر نماد اینگونه تعریف شده است "نماد همه چیز را توضیح می دهد، فرد را به سوی مفهومی گسیل می دارد که این مفهوم در ماورا هم غیرقابل ادراک است با ابهام پیش فرضی دارد و هیچ کلمه ای در هیچ یک از زبان های رایج نمی تواند آن را کامل بیان کند." (شوالیه، ۱۳۷۸: ۳۴)

کاربرد نماد بر قدرت اثر می افزاید. زمانی که ادیب نماد را در اثر خود به کار می برد مخاطب را وارد یک فرآیند فکری می کند و او را به تامل و درنگ وامی دارد. گاه استفاده از نماد نوعی واکنش به شرایط موجود است؛ زمانی که شاعر یا نویسنده نمی خواهد مفاهیم خود را عریان و مستقیم به مخاطب عرضه کند، پس از نماد استفاده می کند. (سعیده ملایی- ۱۳۹۳، ۲۴)

ژان شوالیه در تعریف نماد می نویسد: " نمادهای زنده، عمل پژواک افکنی را به عهده دارند... ". (شوالیه، ۱۳۸۲، ج ۱: ۵۳)

مقصود شوالیه از پژواک افکنی، آن است که یک نماد به دلایل سیاسی، اجتماعی، دینی یا هر چیز دیگر بیشتر با اوضاع و احوال جامعه سازگار است و در همه حال در یاد مردم است و آن را به کار می برند. مانند نماد (اسطوره) رستم در نزد ایرانیان. نویسندگانی که اثر آنان جریانی به نام سمبولیسم اجتماعی را به وجود آورد، کسانی بودند که از نماد و سمبل در مفهوم و معنی خاصی استفاده کردند و به دلیل اوضاع خاص سیاسی و اجتماعی که در آن زندگی می کردند نمی توانستند از نمادهای معمول استفاده کنند. (یوسف عالی عباس آباد. ۱۳۸۹)

در جوامع گاه با تاریخی مواجه می شویم که مردم توانایی انتقاد و اعتراض به حکومت را بصورت شیوه مستقیم ندارند و شرایط اجتماعی و سیاسی به گونه ای است که بیان واقعیتها توسط افراد به منزله حکم اعدام است لذا ناچار به استفاده از نماد بودند که هرکدام یادآور معنا و مفهومی به شکل انتزاعی در ذهن افراد جامعه بود و با این روش به آگاه کردن جامعه از شرایط و مشکلات موجود می پرداختند.

نمادها می توانند آگاهانه یا ناآگاهانه ساخته شوند. گاهی عوامل بیرونی و گاهی عوامل درونی باعث - خلق نمادها می شوند. نویسندگان معمولاً نمادها را از زمینه های فرهنگی موجود در جامعه و گاهی از سنن ادبی و تلمیحات استخراج می کنند اما باید توجه داشته باشیم که نمادها غالباً ریشه در باورهای کهن مردمی دارند و از ناخودآگاه انسان ها سر بر می آورند. هر چند نویسنده و شاعر قادر است به مناسبت بحث، هر چیزی را تبدیل به نماد کند. (زهره فلاح فرد- ۱۳۹۱، ۹۲)

برخی نویسندگان به استفاده از نماد گرایش بسیاری دارند و در این حوزه از نمادهای متفاوتی استفاده می کنند. گاهی این نمادها طبیعی هستند و تقابل های دوگانه دارند. گروهی از نمادهای اساطیری و گروهی دیگر از نمادهای دنیای مدرن بهره می گیرند و گروهی نمادهای شخصی ایجاد و خلق می کنند.

زمانی که شاعر یا نویسنده‌ای تمایل داشته باشد حرف‌هایش را در قالب نماد و نشانه به زبان بیاورد و اشیای دور و برش را با مفاهیمی عمیق‌تر از آنچه هست تجسم کند، از نماد بهره می‌گیرد. (محمود روح الامینی-۵۶، ۱۳۷۳)

نمادگرایی در ادب معاصر فارسی به‌رغم سمبولیسم غربی، تلاشی از نوع هنر برای هنر نیست بلکه بازتاب سرخوردگی‌های هنرمند و شرایط سیاسی اجتماعی روزگار وی است؛ راهی برای آشکار کردن زشتی‌ها، ریاکاری‌ها، خفقان حاکم بر جامعه و... . نکته‌ارزنده‌ای که برخی از آثار امروزه را در خور توجه نموده، بهره‌وری شاعران و نویسندگان از اساطیر و افسانه‌ها به‌صورت نمادین و زمینه‌های افسانگی نهفته در شکل ظاهری و ذهنی شعر است. کسانی که توانسته‌اند این را با جوهر قلم خود آشتی دهند و در یک جوشش هنری آن‌ها را با هم بیامیزند، به توفیقاتی هرچند نسبی دست یافته‌اند. (ابراهیم عسگری خانقاه- ۲۳۱، ۱۳۸۵)

با کاربرد نماد نویسنده به منظور پربار کردن محتوای اثر و تبیین اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی جامعه و حالات درونی خود به صورت رمز گونه، پرده از حقایق می‌گشاید. (علی عبیاتی، علی مطوری، عبدالرسول الهایی-۹۰، ۱۳۹۳-۷۲)

بنابر این نویسندگان مأمورند تا جامعه‌ای را که خود جزئی از آن هستند به ما معرفی کنند و بشناسانند. لذا ساختار اثرهای آنها همگونی خاصی با ساخت اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، تاریخی و سیاسی جامعه دارد. آنها چهره جوامع و چگونگی دورانها را معرفی می‌نمایند به همین دلیل این مقاله آثار نویسنده معاصر صادق هدایت را به شیوه سایر پژوهشهای اجتماعی مورد بررسی قرار می‌دهد. می‌توان گفت هدایت یکی از استثنایی‌ترین نویسندگان ماست که آثار او از زوایای مختلف و در ابعاد متنوع قابل تأمل و بررسی است. در آثار هدایت می‌توان مقوله‌های گوناگون انسانی، اجتماعی، فلسفی، سیاسی، تاریخ، محرومیت‌های اجتماعی، آسیب‌های اجتماعی و اقتصادی را یافت و خود یک مجموعه از علوم اجتماعی است.

هدایت به بیماریهای عهد خود و نسل خود مبتلاست و به شدت به بیماری جامعه خود آشناست. او مشکلات و آسیب‌های جامعه را به خوبی و وضوح می‌بیند و از دیدن واقعیت‌های تلخ جامعه رنج می‌برد و با قلمی که در دست دارد به بیان مسائل جامعه خود می‌پردازد. لذا با توجه به شرایط اجتماعی و سیاسی جامعه صادق هدایت، نویسنده بر آن است که تاثیر این عوامل را درگرایش او به استفاده از نماد را تحلیل و واکاوی نماید.

در این مقاله نویسنده در نظر دارد با بررسی و واکاوی اسناد به هدف کلی "تبیین و شناخت عوامل موثر کاربرد نماد در آثار صادق هدایت" را تحلیل و واکاوی نماید و روشن نماید که شرایط اجتماعی و سیاسی حاکم بر جامعه تاچه اندازه بر کاربرد نماد بوسیله این نویسنده داشته است.

روش تحقیق دارای رشی تاریخی باپایگاهی کشفی است. طرح تحقیق توصیفی-تحلیلی بوده و همراه با تحلیل محتوای متون است. فن مورد استفاده در این پژوهش کتابخانه ای با فیش برداری از منابع اولیه و ثانویه است .

پیشینه تحقیق

آثار هدایت حاصل عمق درک و ارتباط یک انسان مسئول با جامعه معاصر است و خود به عنوان نقاد اجتماعی یعنی کسی که پیامش نمایشگر یک رشته از مقتضیات واقعی اجتماعی است در مجامع پذیرفته شده است. نویسندگان و محققان زیادی از جمله جلال آل احمد، عبدالعلی دستغیب، رضا براهنی، محمدعلی همایون کاتوزیان، محمدرضا قربانی، اسماعیل جمشیدی و دیگر نویسندگان، آثار صادق هدایت را مورد بررسی قرار داده‌اند، ولی هر یک از زاویه دیدی خاص و با توجه به حوزه تحقیقاتی مورد نظر به قسمتی از آثار وی پرداخته‌اند. به علت بینشی که توسط بعضی از نویسندگان بدبین در مورد صادق هدایت در جامعه رواج یافت کمتر کسی در مورد وی به تحقیق پرداخته است. (شاپور جورکش، ۱۳۷۸) چرا که بیشتر منتقدان و مفسران آثار هدایت به جای اینکه با بررسی همه کارهای او نظام فکری و سمت گیری اجتماعی او را استخراج کنند و منظومه فکری و اجتماعی وی را تحلیل کنند، بدون آنکه بتوانند از نظام نمادینی ثابت و دستگاه نقدی مشخص پیروی کنند، از طریق التقاط نمادهای متناقض، هر گوشه از آثار هدایت را به شکلی تعبیر کرده‌اند و در نهایت توهّمات مالیخولیایی و پوچ گرایی وی را مبنای فکری نویسنده تلقی کرده‌اند و بر پایه همین خشت کج اول، از طرفی به بررسی آثار دیگر هدایت بنا نهاده‌اند و اندیشه و

پیام آن آثار را وارونه جلوه داده در محاق کج اندیشی فرو برده‌اند و از طرفی دیگر، هویتی کاذب برای نویسنده بر ساخته و به اذهان تحمیل کرده‌اند و هدایت آرمانگرا و واقع بین را تا حد بیمار روانی و با تمایلات آدم کشی تنزل داده‌اند (همان منبع، ۱۳). جلال آل احمد در جایی دیگر از اثر خود اینگونه اوضاع سیاسی و اجتماعی دوران هدایت را بیان می‌کند که: «سکوتی که در آن حکومت می‌کند در خود فرورفتگی و انزوایی که ناشی از حکومت سانسور است نه تنها در اوراق انگشت شمار مطبوعات رسمی و در سکوت نویسندگان نمودار است بیش از همه جا در بوف کور خوانده می‌شود. ترس از گرمه، انزوا و گوشه نشینی، عدم اعتماد به واقعیت‌های فریبنده، به ظاهر سازیهایی که به جای واقعیت جا زده می‌شوند، غم غربت (نوستالژی) انکار حقایق موجود، قناعت به رؤیاها و کابوسها همه از مشخصات طرز فکر مردمی است که زیر سلطه جاسوس و مفتش زندگی می‌کنند. وقتی که آدم می‌ترسد با دوستش، با زنش، با همکارش و با هر کس دیگر درد دل کند و حرف بزند ناچار «فقط با سایه خودش می‌تواند حرف بزند» بوف کور گذشته از ارزش هنری آن، یک سند اجتماعی است، سند محکومیت حکومت زور. اصولاً هدایت و آثار او آئینه دقیقی از وضع اجتماعی ایران در بیست سال اخیر است و این رسالتی است که هنر خود به خود انجام می‌دهد.» (جلال آل احمد، ۱۳۳۰)

رضا براهنی نیز در مقاله‌ای به نام «هدایت بیگانه با جهان» داستان بوف کور را حدیث نفس هدایت معرفی می‌کند: «کسی که در آثار هدایت غرق می‌شود به دو خصیصه زبانی که خصیصه‌های اصلی و اساسی سبک هدایت هستند پی می‌برد؛ زبان هدایت در جاهایی که او از «من» خویش در صیغه اول شخص مفرد حرف می‌زند بسیار ساده است. زنده به گور و بوف کور به زبان بسیار ساده نوشته شده‌اند. جلال آل احمد یکسال پس از مرگ هدایت نوشت که «من» بوف کور بیگانه است و من این بیگانگی را تعمیم می‌دهم به آن دسته از آثار هدایت که در آنها زبان قصه راوی هم ساده است. در هر جا که شخصیت قصه در ذهن خود غرق می‌شود و یا هدایت، شخصیت را تبدیل به بخشی از درون خود می‌کند، از درون با او آشنایی پیدا می‌کند. زبان هدایت حدیث نفس بدبینانه‌ای در قالب سادگی است. از بوف کور مثالی می‌دهم، می‌گوید: «قبل از آنکه بخوابم در آینه به صورت خود نگاه می‌کردم. دیدم صورتم شکسته، محو و بی‌روح شده بود. به قدری محو بود که خودم را نمی‌شناختم. رفتم به رختخواب لحاف را روی سرم کشیدم، غلت زدم، رویم را به طرف دیوار کردم. پاهایم را جمع کردم، چشمهایم را بستم و دنباله خیالات خودم را گرفتم، این رشته‌هایی که سرنوشت، تاریک، غم‌انگیز، مهیب و پر از کیف مرا تشکیل می‌داد. آنجایی که زندگی با مرگ به هم آمیخته می‌شود و تصویرهای منحرف شده بوجود می‌آید، میله‌های کشته شده دیرین، میله‌های محو شده و خفه شده دوباره زنده می‌شوند و فریاد انتقام می‌کشند. در این وقت از طبیعت از دنیای ظاهری کنده می‌شدم و حاضر بودم که در جریان ازلی محو و نابود شوم.»

در این متن از اصطلاح خبری نیست. زبان ساده است. چرا، به دلیل اینکه هدایت از اشرافیت فاصله گرفته. حدیث نفس درونی و چاه زدن در اعماق درون، تعلیق از فضای آن فاصله آکنده از تنهایی و بی‌پناهی، به هیچ زبانی جز زبان ساده ذهن قابل بیان نیست.

خانم آذر نفیسی در مقاله «دریافتی از بوف کور» در مورد عملکرد تکنیک بوف کور به دریافت درخشانی می‌رسد. نویسنده بر دلالت استعاره جغد در فرهنگ و ادبیات غرب تأکید می‌کند:

«این «جغد کور» است یعنی چشمانش بر واقعیت خارج کور است، اما چشم درونی‌اش باز است و در دنیای تاریک خود به جستجو می‌پردازد. شغل او یعنی نقاشی بیش از هر چیز با چشم سروکار دارد و از طریق نقش است که او به دنبال حقیقت است، از طریق نقش و نوشتن.»

به هر حال، خانم نفیسی در این مقاله؛ اصالت بخشیدن به هنر در مقابل حیات، زمینه را برای ایجاد پلی بین صادق هدایت و راوی بوف کور فراهم می‌کند:

«همه چیز نقش است. نقشی که نقاش می‌زند و نویسنده تصویر می‌کند. راوی که یک فرد ناتوان و بیچاره است با این نقش و قلم خالق همه چیز می‌شود، اوست که دختر لکاته، پیرمرد، قصاب و... را می‌آفریند. اوست که به جدال هم مرگ می‌رود و هم زندگانی.» (آذر نفیسی، ۱۳۶۹: ۱۹)

«نقد آثار صادق هدایت و مختصری از زندگینامه او» که توسط عبدالعلی دستغیب نوشته شده است. البته می‌توان گفت که این اثر از آثار مفیدی است که تا حدودی از پرداختن به مسائل ادبی دوری گزیده و سعی کرده بیشتر به جنبه‌های اجتماعی آثار هدایت بپردازد. او معتقد است که:

«نویسنده ترسیم کننده واقعیتهای اجتماعی و رمز هنر او در همین است. اگر واقعیت مجسم شده بد و اضطراب‌آور است، بر عهده خواننده است که گام پیش نهد و به جستجوی سرچشمه‌های نومیدی و اضطراب برآید، و اگر می‌تواند آنها را از میان بردارد. به گفته «چخوف»: زمانی انسان بهر خواهد شد که به اون نشان دهند «اکنون» چگونه است. هدایت در بوف کور نه فقط داستان‌نویس است بلکه اثری واقع‌گرایانه که دریچه‌ای به جهان همزمان زندگانی نویسنده‌اش می‌گشاید، و اگر آن سوی دریچه همه چیز غبارآلود، گسسته، تیره و تار و راکد است - گناه دریچه ارتباط - یعنی کتاب «بوف کور» نیست. دستغیب می‌گوید که هدایت علاوه بر اینکه بر جنبه‌های اجتماعی و فرهنگی جامعه تأکید خاصی داشته است. به عوامل سیاسی مؤثر در نظام حکومتی دوران خویش توجه ویژه‌ای نیز داشت. می‌توان از اثر او به نام «توپ مروارید» یاد کرد که در آن هدایت یک حمله کوبنده به استعمار و استعمارگران از خود نشان داده است. (عبدالعلی دست یب، بی تا: ۲۵)

«... ما از جنگ و جدال و استعمار و استثمار و این جور حقه‌بازیها بیزاریم.» (صادق هدایت، ۱۲)

نویسنده دیگری که آثار صادق هدایت را مورد بررسی قرار داده و موشکافانه و نقادانه مسائل اجتماعی موجود در آثار او را به رشته تحریر درآورده و تفسیر می‌کند محمدرضا قربانی است که در کتابش تحت عنوان «نقد و تفسیر آثار صادق هدایت» درباره هدایت اینگونه می‌نویسد:

«هدایت آدمها را در فرآیند رویدادهای اجتماعی غرقه می‌سازد، و همراه با دگرگونی‌های روانی و اندیشندگی آنها، داستان را می‌سازد و پیش می‌برد، داش آکل، زنی که مردش را گم کرد، سگ ولگرد، آئینه شکسته و بهتر از همه بوف کور نمایشگر فضای داستانی ویژه هدایت است. هدایت از مردم و واقعیتهای اجتماعی دور افتاده نبود بلکه در داستانهای کوتاه خود به واقعیتهای اجتماعی این همه نزدیک است. اما باید پرسید چرا نویسنده در چنان وضع ترسناکی به سر می‌برد که می‌گوید: «فهمیدم که تا ممکن است باید خاموش شد؟ و آیا این پژواک سخن دردمندانه حافظ نیست که بار دیگر از ژرفای قرون به گوش می‌رسد:

گرچه از آتش دل چون خم می در جوشم

مهر بر لب زده خون می‌خورم و خاموشم

ولی به هر صورت می‌بینم که حافظ و هدایت، باز خاموش نمانده‌اند و با مشکل‌های هستی و زندگانی تماس گرفته‌اند و پرده از چهره ریا و دروغ برداشته‌اند. هدایت حتی از این مرز نیز فراتر می‌رود و تشویش خود را در جهانی از خود بیگانه، جهانی که «در قصه دل داناست» چنین وصف می‌کند: «آیا سرتاسر زندگی، یک قصه مضحک و یک متل باور نکردنی و احمقانه نیست؟»

قربانی معتقد است که می‌توان از هدایت به عنوان حامی فرهنگ توده و عامه جامعه و محقق فرهنگی معرفی کرد زیرا کوششهای او در زمینه جمع‌آوری اطلاعات لازم در مورد آداب و رسوم و فولکلور مردم چشمگیر بوده و نمی‌توان آنها را نادیده گرفت، وی می‌نویسد:

«... کارهای هدایت نیز در زمینه فرهنگی دارای اهمیت تاریخی است، زیرا او با داستانهای کوتاه خود زندگی مردم ما را مجسم می‌کرد، با ترجمه از زبان پهلوی، گذشته درخشان ایران را باز می‌ساخت، دفاع از زبان پهلوی و پارسی و گسترش آن، با دشمنان فرهنگ ایران می‌جنگید. به سخن دیگر هدایت عشقی سوزان به وطن داشت، به دشمنان ایران کینه‌ای شدید نشان می‌داد به گذشته پرافتخار و درخشان ایران توجه خاص دارد.»

از دیگر نویسندگان رضا براهنی است که در کتاب «قصه نویسی» خود اینگونه شخصیت هدایت را معرفی می‌کند:

«هدایت نماینده بشریت خرد شده و پایمال گردیده در دوران انحطاط است و اگر بخواهیم برای خودکشی هدایت دلیل اجتماعی پیدا کنیم، باید به دنبال بعضی علل و معلول‌های اجتماعی باشیم. هدایت آخرین تف بر این کراحت و وقاحت را به صورت بیزاری از خود می‌اندازد. از این نقطه نظر خودکشی هدایت یک خودکشی فردی نیست، نوعی خودکشی برای فریاد و

عصیان علیه انحطاط اجتماعی است. نوعی هشدار به اجتماعی است که در مرز خودکشی قرار گرفته است و تا حدی خودکشی هدایت شاید نوعی ضد خودکشی است، شاید نوعی شهادت است تا اجتماعی منحط از خودکشی نجات یابد.» البته باید گفت که هدایت تا زنده بود کسی او را شناخت و هیچ گونه نوشته و اثری درباره او در مطبوعات پدید نیامد و باید به این نکته نیز اشاره کرد که شناختن و شناساندن کسانی چون هدایت کار آسانی نیست اما این تحقیق در نظر دارد که حق مطلب را در تفسیر و تحلیل آثار او ادا کرده و جنبه های جامعه شناختی و انسان شناختی که کلید این مبحث است را روشن و مشخص سازد و رویکرد علمی و تخیل جامعه شناختی- انسان شناختی او را تبیین نماید.

شرایط اجتماعی و سیاسی (عینی و ذهنی) جامعه صادق هدایت

برای پی بردن به تفکرات هدایت دانستن مقدماتی که بر کار و اندیشه وی مؤثر بوده ضروری است و بایستی مورد تأکید قرار گیرند. یکی از این مقدمات، اوضاع متحول اجتماعی هدایت است که به کمتر متفکری مجال سکوت و گوشه نشینی را داد زیرا حوادث و وقایع شوم دوران سلطنت ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه آثار عمیقی در روحیه مردم و احوال اجتماعی ملت ایران باقی گذاشته بود که تنها با تغییر رژیم سیاسی برطرف کردن آثار آن امکان پذیر نبود.

موضوع دیگر اوضاع اقتصادی و خانوادگی است که در واقع می توان گفت که هدایت در خانواده ای به دنیا آمد و دوران خردسالی تا جوانی را سپری کرد که فضای دانش و اندیشیدن در آن حکم فرما بود. برای اثبات این امر می توان به این نکته اشاره کرد که یکی از نیاکان او «رضا قلی خان هدایت» نویسنده «مجمع الفصحا» ادیب نام آور دوره قاجاریه است. او از طبقه فرادست جامعه بود و می توانست کشتی زندگانی را از دره های آرامی بگذراند اما با این وجود ترجیح داد که در درون جامعه نفوذ کند و از امتیازات خانوادگی خود را رها سازد. مورد دیگر به تجارب طولانی وی در زمینه تعلیم و تربیت است که هدایت از همان آغاز دریافت که وظیفه او داستان نویسی و پژوهش ادبی و شناخت و شناساندن فرهنگ مردم ایران به خود آنها و دیگران است، از این رو داستانها و مقاله هایی نوشت که زندگانی و فرهنگ مردم ایران در قرن چهاردهم هجری در آنها انعکاس یافته است و بالأخره آخرین مقدمه در ارتباط با فعالیتهای سیاسی اوست. او وابسته به هیچ یک از گروه های سیاسی آن روزها نشد، ولی با کوشندگان راه آزادی و هنرمندان پیشرو همدلی و همراهی می کرد.

ناصرالدین شاه پس از قتل امیرکبیر قادر نبود کشوری را که می بایست به سوی اصلاح، ترقی و پیشرفت حرکت کند اداره نماید و هر روز با حضور صدراعظمی وابسته از دستگاه حکومت ناصری ضربات خرد کننده و طاقت فرسایی بر پیکره ایران وارد می شد تا اینکه با قتل ناصرالدین شاه به دست میرزا رضای کرمانی در سال (۱۳۱۳ هـ. ق) این کشور تا مغز استخوان فساد گرفته، که هر پاره ای از آن بعنوان امتیاز در اختیار یکی از اجانب بود با یک مشت رجال بی اطلاع و خائن به مظفرالدین شاه واگذار شد. وی که در میان فساد دربار پدرش بزرگ شده بود، نه تنها تدبیر و جرات پدر را نداشت، بلکه مردی ساده لوح و ضعیف النفس و از اطلاعات سیاسی و تاریخی که لازمه کشورداری است به کلی بی بهره بود.

صدراعظم مظفرالدین شاه امین السلطان از بیگانگان تبعیت می کرد و جور و سرکشی در همه جا ادامه داشت. کشور ایران در این هنگام مملکتی زراعتی و عقب مانده بود و در دهات و در میان عشایر چادر نشین وضع خان خانی و پدرسالاری همچنان ادامه داشت. مردم در نتیجه قهر و استبداد شاه و وزراء و در زیر فشار مأمورین، حکام و خوانین می نالیدند. فقر و بدبختی و بیچارگی و سکوت مطلق کشور را فرا گرفته بود. خشکسالی، قحطی و گرسنگی، وبا، طاعون، و دیگر بیماریهای واگیر هر از گاهی کشت و کشتار می کرد. بار سنگین مالیاتها و عوارض و رسوم پیشکشی و تعارف بر دوش ملت افتاده بود.

دهاتیان و پیشه وران تهیدست، گروه گروه به روسیه و ترکیه و مخصوصاً برای کار کردن در معادن نفت قفقاز به باکو می رفتند. (حسنعلی محمدی، ۱۳۷۲: ۱۰)

در آن روزگار مطامع امپریالیستها طوفانی در جهان برپا کرده بود: روسیه تزاری در صدد راه یافتن به خلیج فارس، معبر هند بود و انگلستان می خواست مانع راه یافتن روسها به جنوب شود. دربار قاجاریه بیشتر تحت تأثیر و نفوذ روسیه بود. روسها می خواستند وضع موجود را نگه دارند و انگلیسیها میل داشتند با تغییر وضع از قدرت آنها در ایران بکاهند و تا می توانند بر

نفوذ خود بیفزایند. روسیه استبدادی طبعاً نمی‌توانست با زمزمه آزادی در ایران موافق باشد و دربار استبداد شرقی، قاجاریه را برای اجرای مقاصد خود مناسب‌تر می‌دید و از طرف دیگر دیپلماسی انگلیس جنبش آزادی‌خواهی را دامن می‌زد. در نتیجه تزاریسم در جناح حمایت از طبقه حاکم و امپریالیسم انگلستان به ظاهر در جناح حمایت از ناخشنودان قرار می‌گرفت.

لیکن در اساس، مشروطیت ایران محصول بیداری افکار و رشد بورژوازی ایران بود و به دست رادمردان و دلیران از جان گذشته‌ای تحصیل شد. اکثر مبارزان مشروطه، مردمان شرافتمند و با عقیده و پاکدامنی بودند که می‌خواستند از وضع مساعد تاریخ برای نجات ملت استفاده کنند. چیزی نگذشت که سازش انگلستان با روسیه پرده از روی کریه دیپلماسی انگلیس برگرفت و ملت ایران تا اندازه‌ای به حقیقت دلسوزی‌های این استعمارگر کهنکار پی برد. بدبینی متقابل دو دولت یعنی نگرانی انگلیسیها از بسط سریع نفوذ روس در آسیا و بیم روسها از سیاست بریتانیا درباره متصرفات خود در آسیای میانه و به عبارت دیگر همان عواملی که موجب رقابت و اختلاف بود، این دفعه اندیشه نزدیکی آن دو دولت را پدید آورد و چون پیش‌بینی می‌شد که به زودی جنگی در اروپا درگیرد و در جنگ هر دو کشور می‌باید در کنار هم باشند، این بود که به رقابت دیرینه خود در ایران پایان دادند و در ۳۱ اوت ۱۹۰۷ پیمانی بوجود آوردند که به موجب آن هر کدام از آنها بخشی از ایران دست یافته آزادانه وبلا منازع از آن بهره‌مند می‌شدند. در نتیجه این پیمان شوم دولت روس دستش در ایران باز شد و عرصه بر آزادی‌خواهان تنگ کرد و محمدعلی میرزا به پشت گرمی آن دولت در دشمنی با مجلس پافشاری بیشتری نمود.

بعد از گلوله بستن مجلس و بوجود آمدن قیام‌های متعدد که نتیجه اعتراض مردم نسبت به عمل ناپسند دولت، اوضاع تهران مشوش شد و مشروطه‌خواهان به کوشش برخاستند. در چنین وضعی بود که امپریالیستهای روس و انگلیس دست به مداخلات مسلحانه زدند و سپاه به ایران آوردند؛ انگلیسیها عده‌ای در جنوب پیاده کرده، انجمن بوشهر را منحل و اعضای آن را دستگیر کردند. در آذربایجان، در پی بسته شدن راه تبریز- جلفا و محاصره کامل شهر از طرف قوای شاه و گرسنگی و قحطی هولناکی که بر مردم روی آورد، کار بر آزادی‌خواهان دشوار شد. با ورود سپاهیان روس، محاصره تبریز شکسته شد. مشروطه و قانون بار دیگر در کشور ایران استقرار یافت، اما پیش از آنکه به ثمر برسد کسانی به نام «رجال» رشته امور را از دست آزادیخواهان در ربودند و قانون و آزادی را در مشیمه خود خفه کردند و وقتی فدائیان و جانبازان واقعی آزادی به مطلب پی بردند که بسیار دیر شده بود. خلاصه انقلاب مشروطیت ایران، اگرچه ضربه سنگین خود را بر پیکر استبداد وارد کرد، و مجلس و قانون را در کشور برقرار ساخت، ولی از «فتووالیزم» و «امپریالیسم» شکست خورد.

وابستگی مالی ایران به دولتهای انگلیس و روسیه تزاری روز به روز افزایش می‌یافت در آستانه جنگ جهانی اول انگلیسها بر اوضاع ایران تسلط داشتند و روسها را به علت ضعف دولت تزاری و احتیاج مالی روز افزون آن به بانکهای انگلیس و فرانسه نه تنها از منطقه بیطرف بلکه از منطقه نفوذ خود آنان نیز بیرون رانده بودند، بدین قرار هنگامی که جنگ در گرفت دولتهای بزرگ امپریالیستی در کشور ایران، بسی بیشتر از قرن سیزدهم و ربع اول قرن چهاردهم هجری بود. چون جنگ جهانی در گرفت عنوان اتحاد اسلام که آوازه آن از سالیان دراز به گوش اغلب ایرانیان رسیده بود، از نو به میان آمد و این ترانه خوشایند که با فتوای علمای شیعه مقیم عتبات و شرکت بعضی از آنان در جبهه جنگ همراه بود، انبوه ایرانیان را که از مظالم روس و انگلیس دلگیر بودند با عثمانیان هم آواز کرد.

در اواسط سال ۱۳۳۳ هـ.ق آلمانی‌ها و ترکها در تهران نیز استحکام یافتند و خواستند شاه جوان ایران را وادار کنند که به نفع آنان با روس و انگلیس وارد جنگ شود. ازدیاد محبوبیت آلمان‌ها در ایران، حملات سپاهیان ترک و آلمان در جنوب و جنبش‌های ضدانگلیسی در خوزستان، انگلستان را برآن داشت که شیوه سیاست خود را در ایران تغییر داده و به روسها نزدیکتر شود. در تمام دوران جنگ، در شمال، سپاهیان تزاری روس، در غرب، ترکها و در جنوب نیروی انگلیس به نام «پلیس جنوب» و در همه‌جا دسته‌های پراکنده مهاجران ایران و گروه گردنکشان و یاغیان مشغول خودنمایی و زورآزمایی بودند. وضع پایتخت مغشوش بود. شاه جوان اقتدار و اختیاری نداشت، دولت مرکزی در خواب غفلت و کابینه‌ها دستخوش بحران بودند و مجلس سوم جز ناتوانی نشان نمی‌داد... فساد اخلاق سراسر کشور را گرفته و رجال مملکت، خود را در مقام پول و مقام، فروخته بودند، سیاست پیشگان هماهنگی نداشتند و اختلافات، راه هرگونه اصلاح و چاره‌جویی را مسدود ساخته بود... با این همه، سیاست

دولتهای بیگانه، که هدف آن، از میان بردن استقلال کشور و تبدیل آن به پایگاه جنگ بود و خرابی و فقر و گرسنگی به بار آورد، نتوانست از عصیان ملت جلوگیری کند. مردم درخواست می‌کردند که نیروهای خارجی هرچه زودتر ایران را تخلیه کنند. حزب دموکرات که در صدر مشروطیت تأسیس شده بود، در پایان جنگ به دو جناح راست و چپ تقسیم گردید. عده زیادی از اعضای دست راست این حزب به آلمان رفته بودند و عملاً با آلمانی‌ها همکاری می‌کردند و اعضای دست چپ که اغلب پیشه‌وران و کارگران و بازرگانان جزء بودند. همه‌جا به مخالفت با دولت‌های استعماری برخاسته و سر به جنبش برداشته بودند. هنگامی که جنگ جهانی اول پایان یافت، سرنوشت ایران نامعلوم بود، پس از سالها، استبداد دیرینه جای خود را به یک نظام از هم گسیخته داده بود. در کنار حرکت انقلابی کوششهای ضد انقلابی که بدست خانها و زمینداران مرتجع دامن زده می‌شد کشور را با خطر از هم گسیختگی روبرو کرده بود. حضور سربازان انگلیسی در مناطق مختلف کشور آثار حاکمیت و استقلال ایران را به کل از میان برده بود. شمال کشور تحت تأثیر روسیه انقلاب زده، چهره انقلابی گرفته بود، جنوب به دلیل ایل سالاری و نفوذ انگلیس چهره ضد انقلابی داشت، مرکز کشور کانون همه تضادها و آشفتگی‌ها بود. فقدان وحدت ملی، تضاد سیاسی، آشفتگی و فقر اقتصادی، ناامنی و فساد اداری باعث شد تا انقلاب در بدست گرفتن امور ناتوان جلوه کند و پس از یک سلسله رفت و آمد و کشت و کوشش سلسله پهلوی توانست زمام امور را در دست گرفته و فرمانروای کشور شود. در این حکومت گسترده‌ترین شعار، همبستگی ملی زیر فرمانروایی ارزشهای آریایی بود به همین دلیل فرهنگستانی برای پیراستن زبان فارسی از واژه‌های بیگانه بنیان نهاده شد تا ارزشهای تازی را دور ریخته و ارزشهای پارسی را جایگزین سازد. اکثریت هوشمندان ایرانی در راستای برنامه‌های فرهنگی دولت کار می‌کردند که «از جمله مهمترین و فعالترین آنها «صادق هدایت» بود که کوششهای وی در زمینه احیای زبان پارسی را نمی‌توان نادیده گرفت.» (یحیی آراین پور، ۱۳۷۴: ۳۵۱)

سالهای ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰، سالهای پراهمیتی در تاریخ ایران است چرا که پس از برخوردهای اجتماعی و سیاسی ناشی از انقلاب و شرکت فعالانه مردم در سرنوشت سیاسی خویش، اندیشمندان زیادی بوجود آمدند که میوه‌های خود را در این سالها دادند، سالهایی که زمان بیداری مردم ایران و اندیشمندان به درونمایه زندگی فلسفی زندگی و یافتن معنایی برای آنچه بر سر جامعه آمده بود تا با نور آن راه آینده را روشن سازند.

در آن دوره اکثریت مردم جامعه بیسواد و از شرایط اجتماعی و اقتصادی یک جامعه دموکراتیک بی‌خبر بودند زیرا در کشور نه حزبی وجود داشت و نه مجلسی که بر اساس انتخابات آزاد و شرکت آگاهانه مردم باشد چرا که جامعه فاقد اجتماعات و انجمن‌های مختلف اجتماعی بود. مکانهایی که در همه کشورها کانون برخورد آراء و عقاید و بحث و مبادله نظریات اجتماعی است. زندگی در دوران ممتد استبداد و خفقان فرصت هیچگونه تجربه و تمرینی برای اندیشه زیستن در درون یک جامعه آزاد همراه با برخورد مسالمت‌آمیز عقاید مختلف و تماس سازنده و عاری از خشونت را برای آنها باقی نگذاشته بود برای همین بود که با استعفای شاه دوره‌ای که هرج و مرج فکری و اجتماعی و اقتصادی خصوصیت اصلی آن بود شروع شد.

در آن دوره سطح آگاهی و فرهنگی مردم بسیار پایین و توده‌های آگاه و آشنا به سیاست نسبت به جمعیت جامعه بسیار کم بودند. مردم ایران حتی در جریان انقلاب مشروطیت نیز جریانی بی‌شکل و فاقد نیروی براندازنده اجتماعی بودند و روشنفکران آگاه و ناراضی نیز به خاطر استبداد مطلق هیچگونه امکانی برای اجتماع و تشکیل سازمانی و مبارزه از طریق گفت و شنود و بحث و تألیف و نشر و توزیع افکار و عقاید نداشتند و تنها به فعالیت‌های پراکنده دست زده و اجتماعاتی داشتند که بخاطر در خفا بودن از ترس مأموران دولتی و جاسوسان آنها از تداوم و استمرار و تغذیه آشکار از مایه‌های تجربی اجتماعی و تماس‌های تحقیقی در شرایط زندگی توده‌ها محروم بود. «(فرخ چراغی، ۱۳۷۹: ۳۴)

هدایت با توجه به عشق و علاقه به مردم و به هرچه از مردم سرچشمه می‌گیرد او را برآن داشت که به فراگیری و بررسی دانش عوام (فولکلور) بپردازد و برای اینکه به زندگانی و اخلاق و عادات هموطنان خود در هر گوشه و کنار پی ببرد. او به مردم پیوسته بود و می‌خواست سخنگوی رنج‌های بزرگ و شادیهای کوچک آنها باشد. هدایت نویسنده دردهای مردم است و بیشتر به واقعیت‌های اجتماعی توجه می‌کرد، وی از ابراز حقیقتها و پرده برداشتن از چهره کربیه ناپسندی‌ها دریغ نکرد و با تعمق در ریشه‌ها و علل شکستهای مردم موجبات روشن ساختن عوامل این ناکامی‌ها شد و از این طریق با خاموش ساختن چراغ عمر

خود، طریق آیندگان را روشن ساخت. راه صحیح را به نسلهای آینده نشان داد. چنانچه در مورد وی اینگونه یادداشت نموده‌اند که: «... نسل‌های آینده بدون تردید نام صادق هدایت را تجلیل خواهند نمود، زیرا او به زبان، تاریخ، ملت، روح تکامل اجتماعی و آزادی ملت ایران خدمت کرده و خود سرمشق یک انسان وارسته و بزرگوار بوده است.» (اسماعیل جمشیدی، ۱۳۳۷: ۳۲۴)

نتیجه گیری

از میان نویسندگان معاصر، صادق چوبک و جلال آل احمد و صادق هدایت در زمینه نثر زیباترین و ماندنی‌ترین آثار را بوجود آورده‌اند. صادق هدایت نویسنده‌ای آگاه است که درصدد یافتن ریشه، مشکلات اجتماعی، بیان آنها و تا حدودی ارائه راه حل در این زمینه بوده است. کوشش در جهت رواج افکار هدایت یک نوع وظیفه است؛ زیرا که وی از نویسندگانی است که مرام و کلامش ملهم از فرهنگ ملی ایران بوده است. هدایت در قالب داستانهایش واقعیتهای اجتماعی را بیان کرده و تحقیقات وسیعی در زمینه شناخت فرهنگ ملی انجام داده است. جستجو و مدون‌سازی این مطالب و روشن کردن دیدگاه‌های او برای نسل حاضر و آشنا کردن آنها با هویت فرهنگیشان و بیان روش کار او راه‌گشایی در زمینه تحقیقی و ارائه شیوه اندیشه و جهان‌بینی یکی از برجسته‌ترین نویسندگان عصر حاضر است. آثار هدایت پر است از مقوله‌های انسانی، اجتماعی، فلسفی و غیره. عشق، تاریخ، فلسفه، هنر، ادبیات، موسیقی، روانشناسی و جامعه‌شناسی، طبیعت، درد و رنج انسان، مظلومیت حیوانات، محرومیت‌های اجتماعی، دهها و دهها دیگر از این نوع مسائل در آثار هدایت موج می‌زنند. هدایت به بیماریهای عهد خود و نسل خود مبتلا و به شدت به بیماری خود و هموطنان خود آشناست. او در پیرامون خود چه می‌بیند؟

آری او همه مشکلات را می‌بیند و خوب می‌بیند و از دیدن حقایق و واقعیات زندگی رنج می‌برد و ناچار از ظلمت جانکاه راه رهایی می‌جوید و چون نویسنده است و قلم توانایی در دست دارد از این راه به کار و کوشش برمی‌خیزد. با اینکه آثار وی حاصل عمق درک و ارتباط یک انسان مسئول با جامعه معاصر است و خودش بعنوان نقاد اجتماعی یعنی کسی که پیامش نمایشگر یک رشته از مقتضیات واقعی اجتماعی است در مجامع پذیرفته شده است، مشاهدات هدایت خمیرمایه اصلی داستانهایش را فراهم آورده است. هدایت در سفرها گزارشگری دقیق از وضعیت اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است وی مشاهده‌گری از نزدیک است که از درون مسائل و رویدادهای اجتماعی را می‌بیند و تا مرز همدلی با روستائیان و یا دردمندان شهرهایش می‌رود. ولی روش «سمبلیک» داشته و در داستانهای خویش خود را به جای دیگران گذاشته و مسائل و معضلات و گرفتاریهای اقشار مختلف را از درون گزارش کرده است.

هدایت با بیان بازگشت به خویشتن در واقع روش عرفانی موجود در مراحل شناخت فرم را به ذهن متبادر می‌سازد چرا که او نیز شناخت خویشتن و بازگشت به هویت انسانی را به عنوان نخستین گامهای حرکت معرفی می‌کند و این پاسخ به سؤال استفاده از روش عرفانی را نیز تا حدی مثبت می‌سازد. نزدیکی‌هایی میان روش هدایت و شوتر دیده می‌شود. او نیز علاوه بر برخورد جدلی اندیشه واقعیت‌گرایی و مطالعات عینی از طریق آزمون و اندازه‌گیری را برگزیده و با استفاده از بازنگری خود را از موقعیت مورد مطالعه خارج کرده و با اتکاء به (تهی سازی) موضوع را مورد مشاهده قرار داده است (حسین ابوالحسن تنهایی، ۱۳۷۸: ۳۵۶).

هدایت با بررسی دردهای جامعه و واقعیتهای اجتماعی عصر خویش به روش واقع‌گرایی، نزدیکی دارد. داستانهای او نوعی رئالیسم اجتماعی است. هنگامی که او جامعه خویش را بررسی می‌کند و رفتارهای نامادی را مشخص می‌سازد، در واقع از روش تجربی یا واقعیت‌گرایی تبعیت می‌کند. هدایت انسان و فرد را در درون جامعه مورد بررسی قرار می‌دهد. او انسان را موجودی تفسیر کننده می‌داند، تفسیر او از محیط زندگی، واقعیتهای و اتفاقات پیرامون و حتی تفسیر وی از کنش و رفتار آدمها نمونه‌های بارزی از توجه هدایت به بعد تفسیر کنندگی است. انسان مورد نظر هدایت موجودی است که بر اساس تحلیل و تجزیه رفتار دیگران و معناهای موجود در جامعه به رفتار در درون جامعه می‌پردازد قوه تفسیر و ادراک انسان مبنای شناخت کنش نمادی را از نامادی می‌داند و با این تفاسیر است که خویشتن را به خویش معرفی می‌کند. هدایت خود را بشناسد بی‌تردید خدا و جهان هستی را خواهد شناخت.

هدایت معتقد است که حس تفسیرگری انسان باعث آگاهی او از موقعیت خویش و وضعیت جامعه است و وی را نسبت به پیرامون کنجکاو می‌سازد و برای پاسخگویی به اندیشه‌های خویش به تفحص می‌پردازد.

هدایت نیز معتقد است که رابطه فرد و جامعه به هم پیچیده است و غیر قابل انفکاک است و این تأثیرات بر رفتار فرد تجلی می‌کند. انسان هدایت در محیط اجتماعی و در ارتباط با سایر «خودهاست» که ماهیت و خود انسانی خویش را شکل می‌دهد و می‌پرواند و اصولاً جامعه خویش را از تعداد و مجموعه‌ای افراد «از خود رها» تشکیل داده‌اند که رفتار و ماهیت آنها در درون لفافه آداب و رسوم دوران خویش قرار دارد و جامعه بر رفتار آنها سمت و سو می‌دهد و به حرکت وا می‌دارد. هدایت جامعه خود را در قالب فردی که به کنش نمادی و نانمادی می‌پردازند معرفی می‌کند که رفتارها را از جامعه خویش یاد گرفته است و بر اساس نقش اجتماعی خود در جامعه ایفای نقش می‌کند، خواه این وظایف و انتظارات آموخته شده صحیح و یا نادرست باشد مهم نیست، اصل یادگیری و اجتماعی شدن مهم است که متأسفانه عامل ایجاد جامعه نانمادی می‌باشد. هدایت رفتارهای موروثی را نانمادی می‌داند و آنها را مورد انتقاد قرار می‌دهد و جامعه را برای مبارزه با آن آگاهی می‌دهد. آنها را از وضعیت موجود آگاه ساخته و برای رسیدن به وضعیت مطلوب راهنمایی می‌کند. آگاهی و شناخت عنصری است که در آثار هدایت به وفور دیده می‌شود و این عنصر است که فرد را از واکنش گردگشتی رها می‌سازد، پنجره، چشم و آینده نمادهای شناخت از دیدگاه هدایت هستند که فرد از طریق آنها به شناخت دیگران و خویش دست می‌یابد. جامعه دوران هدایت جامعه نانمادی است که خفقان و دیکتاتوری و رعب و وحشت جو آن را فرا گرفته است، وحشتی که سراسر ملت را گرفته و هیچکدام جرأت یاری و کمک به یکدیگر برای رهایی از وضعیت نامطلوب را ندارند که در واقع اینجا می‌توان به نزدیکی نظریه فروم و هدایت اشاره کرد که فروم در مورد چگونگی شکل‌گیری جامعه ناسالم اشاره کرده است.

منابع و مراجع

- آل احمد، جلال «صادق هدایت، بوف کور» تهران: مجله علم و زندگی، شماره اول، دی ماه ۱۳۳۰
- آرین پور، یحیی تاریخ ادب فارسی معاصر: از نیما تا روزگار ما، جلد سوم، تهران: انتشارات زوار، چاپ اول، ۱۳۷۴
- براهنی، رضا «هدایت بیگانه با جهان» روزنامه اطلاعات؛ پانزدهم اردیبهشت ۱۳۵۱.
- جورکش، شاپور «زندگی، عشق و مرگ از دیدگاه صادق هدایت؛ نگاهی نو به بوف کور و دیگر عاشقانه‌های هدایت» تهران: انتشارات آگه، چاپ دوم، ۱۳۷۸.
- جمشیدی، اسماعیل «خودکشی صادق هدایت» تهران: انتشارات زرین، چاپ اول، ۱۳۷۳.
- چراغی، فرخ «بررسی زمینه‌های جامعه‌شناختی در آثار جلال آل احمد، کنکاشی در جامعه‌شناسی ادبیات» اراک: دانشگاه آزاد اسلامی، استاد راهنما دکتر تنهایی، ۱۳۷۴.
- دستغیب، عبدالعلی «نقد آثار هدایت و مختصری از زندگینامه او» تهران: انتشارات سپهر، بی‌تا.
- روح الامینی، محمود، «زمینه فرهنگ‌شناسی» انتشارات نی، تهران، ۱۳۷۳.
- عسگری خانقاه، ابراهیم «نظریه‌ها و دیدگاه‌های مردم‌شناسی» انتشارات سروش، ۱۳۸۵.
- فلاح فرد، زهره «نمادپردازی در اشعار سیاوش کسرای» دانشگاه آزاد اسلامی اراک، ۱۳۹۱.

جمشیدی، ایرج "نماد در ادبیات" مجله آموزش رشد ادبیات فارسی، دوره ۲۳، شماره ۴، تابستان ۸۹.

قربانی، محمدرضا «نقد و تفسیر آثار صادق هدایت» تهران: انتشارات ژرف، چاپ دوم، ۱۳۷۲.

محمدی، حسنعلی «شعر معاصر ایران از بهار تا شهریار» جلد اول، تهران: بی‌نا، چاپ اول، ۱۳۷۲.

نفیسی، آذر «دریافتی از بوف کور» تهران: ماهنامه کلک، شماره یک، فروردین ۱۳۶۹.